

نفت و جنگ

آیا ترسیم نقشه انرژی، گام بعدی برنامه ریزی محافظه کاران جدید است؟

نویسنده: ادوارد ال. مورس (Edward L. Morse) منبع: فصلنامه انرژی آکسفورد، ۱۸ آگوست ۲۰۰۳ (۲۷ مرداد ۱۳۸۲)

ترجمه: چشم انداز ایران

رد پای نوشته‌ها و دیدگاه‌های تحلیل گران محافظه کار جدید که نشانگر نقشه سیاسی مورد علاقه آنها در خاورمیانه می‌باشد، برای همگان شناخته شده است. این نگرش بر پایه دو فرض اصلی استوار است: نخست آن که ژئوپولیتیک پس از جنگ سرد برای مدتی طولانی به صورت تک قطبی باقی خواهد ماند، دوم این که یگانه قدرت بلامنزاع جهان - یعنی ایالات متحده - حق دارد ساختارهای ژئوپولیتیک را با هدف بی خطر ساختن جهان از دیدگاه خود، بازسازی نماید. جهانی شدن، خطر بالقوه تروریسم را افزایش داده است. در مقابل، نظام تک قطبی توجیه کننده اقدام پیشگیرانه توسط قدرت بلامنزاع جهان، برای محدود ساختن و از میان بردن نیروهای حمایت کننده تروریسم به حساب می‌آید. این شرایط بین المللی جدید، در عین حال، سیاست "تغییر رژیم" و مهندسی سیاسی نهادهای نوین دموکراتیک را که ادعا می‌شود ظهور آنها با افزایش ثبات و تقویت صلح در جهان همراه بوده است، توجیه می‌کند. در فهرست اهداف بالقوه ایالات متحده، پس از عراق، کشورهای ایران، سوریه و حتی عربستان سعودی قرار دارند، که وجود همه آنها برای بازار جهانی نفت از اهمیت فراوان برخوردار است. بسیاری از مردم جهان، خصوصاً در خاورمیانه، احتمال می‌دهند که نفت، انگیزه اصلی تجاوز ایالات متحده به عراق بوده باشد و هر از چند گاهی، دلایل مختلف، درستی این احتمال را گواهی می‌دهند. به عنوان نمونه، معاون وزیر دفاع، پل ولفوویتز، در پاسخ به این پرسش که چرا ایالات متحده به جای کره شمالی، عراق را هدف حمله قرار داد، عنوان نمود که یکی از تفاوت‌های بین این دو کشور آن است که عراق در دریای از نفت شناور است.^(۱) در عین حال که نفت تأثیر بسزایی در هدف قرار گرفتن عراق داشت، هنوز کاملاً مشخص نیست که محافظه کاران جدید امریکایی نقشه جغرافیایی نفتی خود را چگونه ترسیم خواهند نمود.

از دیدگاه محافظه کاران جدید در مورد نفت، چه می‌دانیم؟

بدون نگرستن به گذشته و روزهای پر تنش جنگ سرد و تلاش‌های مقامات پنتاگون و دیگر دستگاه‌های دولتی، از جمله ریچارد پرل - که از مقامات ارشد پنتاگون به شمار می‌رفت و هم اکنون از کارشناسان حرفه‌ای مؤسسه آمریکن اینترپرایز (AEI) برای به راه انداختن جنگ اقتصادی علیه اتحاد شوروی و اکنون نیز از مشاوران ارشد وزیر دفاع، دونالد رامسفیلد می‌باشد - غیر ممکن است که بتوان دیدگاه امروز محافظه کاران جدید نسبت به مسئله نفت را درک نمود. در این رابطه، به نظر می‌رسد نگرش محافظه کاران جدید نسبت به مسئله نفت از پنج جزء اصلی تشکیل می‌شود:

نخست، محافظه کاران جدید در مورد قیمت‌ها جهت گیری روشنی دارند؛ هر چه ارزان تر بهتر! قیمت‌های بالا موجب انتقال بیش از یک تریلیون و شاید حتی حدود سه تریلیون دلار سرمایه به کشورهای تولید کننده نفت از سال ۱۹۷۳ شده است که بسیاری از آنها نه تنها درآمدهای حاصله را در مسیرهای سازنده مصرف نکردند، بلکه بدتر، به فعالیت‌های تروریستی علیه منافع ایالات متحده و برخی متحدانش کمک‌های مالی نموده‌اند.

دوم، محافظه کاران جدید می‌خواهند اوپک را - اگر نگوییم نابود - تضعیف نمایند.

سوم، همانند نگرش کلان محافظه کاران جدید نسبت به ژئوپولیتیک، نگرش آنها به نفت نیز هر وصفی می‌تواند داشته باشد، مگر محافظه کاری. این نگرش، بنیادگرایی تجدید نظر طلب است و جهت گیری آن بیشتر به سمت دستیابی به اهداف ممکن و مطلوب از طریق به هم ریختن نهادهای کهنه و مهندسی تغییرات است تا به سوی آثار و نتایج مداخله در ساختارهای سیاسی قدیمی.

اشاره: مقاله حاضر در آخرین شماره فصلنامه انرژی آکسفورد (Oxford Energy Forum) چاپ رسیده است. آقای ادوارد ال. مورس مشاور اجرایی شرکت تجارت انرژی هس (Hess) می‌باشد و پیشتر سمت معاون دستیار وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور سیاست گذاری انرژی را از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ عهده دار بوده است.



معاون وزیر دفاع، پل
ولفوویتز، در پاسخ
به این پرسش که چرا
ایالات متحده به جای
کره شمالی، عراق را
هدف حمله قرار داد،
عنوان نمود که یکی از
تفاوت‌های بین این
دو کشور آن است که
عراق در دریایی از
نفت شناور است

تعجبی نیست که این
اعتقاد در میان
بیشتر افراد شکل
گرفت که نفت، علت
اصلی برکنار شدن
صدام حسین بوده
است، چرا که از نظر
بسیاری از
محافظه کاران جدید،
عراق کلید استراتژی
ضد اوپک آنهاست

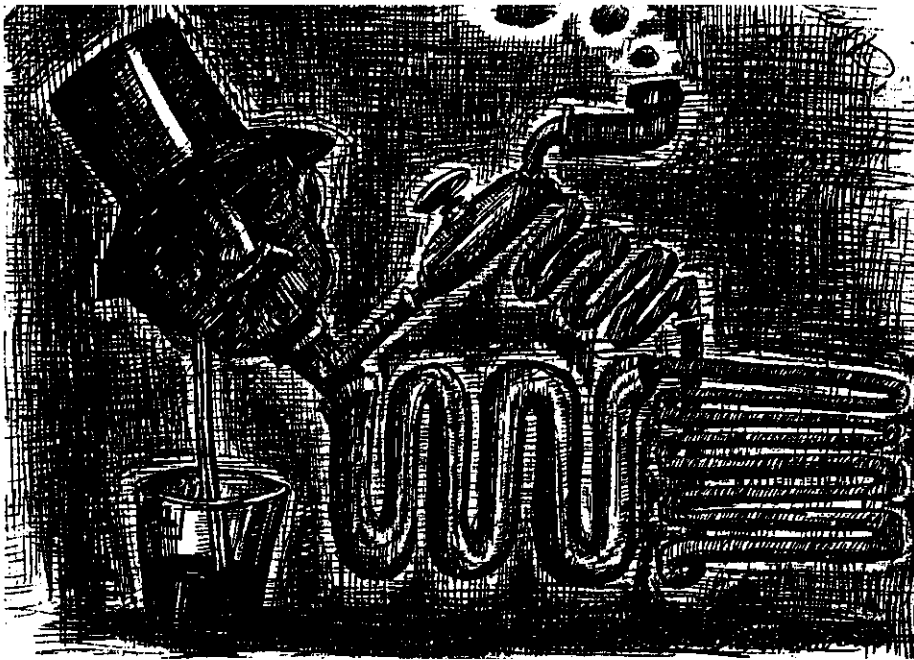
چهارم، آنها استثنای بزرگی در این دیدگاه غالب در مقررات و قواعد تجارت بین‌المللی شصت‌سال گذشته به حساب می‌آیند که سیاست و تجارت باید در دو مسیر جداگانه هدایت شوند. در حقیقت، محافظه کاران جدید این قانون را که ابزارهای تجاری نباید برای مقاصد مرتبط با سیاست خارجی مورد استفاده قرار گیرند، کاملاً به‌طور معکوس مورد استفاده قرار می‌دهد. این همان قانونی است که مانع استفاده کشورهای تولیدکننده نفت از این ابزار می‌شود. اما محافظه کاران جدید، این قانون را به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند که به کشورهای واردکننده نفت اجازه می‌دهد کشورهای صادرکننده نفت و حامی تروریسم را با محروم نمودن آنها از درآمد نفت خود، مجازات نمایند. محافظه کاران جدید به این ایده یا دیده تحقیر می‌نگرند که تولیدکنندگان نفت می‌توانند از کسانی که صادرات آنها را بایکوت کرده‌اند انتقام بگیرند. در عوض، آنها بر این عقیده هستند که فروشندگان نفت، بیشتر نیازمند بازار هستند تا خریداران نیازمند عرضه نفت. فروختن نفت به ما لطف بزرگی نیست، اما خریدن نفت آنها توسط ما در حق آنان لطف محسوب می‌شود.

پنجم، که در عین حال مؤید عنصر قبلی نیز می‌باشد، محافظه کاران جدید بر این عقیده هستند که منابع نفت باید تحت مالکیت و اداره بخش خصوصی باشد نه دولت، زیرا اگر بخش خصوصی به حال خود واگذاشته شود، بازده و کارایی را افزایش خواهد داد و قیمت‌ها را پایین خواهد آورد. در عین حال، بدین ترتیب شهروندان از سهم داشتن در منابع نفتی کشور خود اطمینان حاصل خواهند نمود.

این پنج ویژگی دیدگاه محافظه کاران جدید در مورد نفت در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت و جزئی از برنامه نابودی شوروی و اعلام پیروزی به آن و خاتمه دادن به جنگ سرد به‌شمار می‌رفت. این ایده‌ها دوباره از بایگانی بیرون کشیده و با شرایط جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد و همچنین با مقتضیات جنگ علیه تروریسم مطابقت داده شده‌اند.

حال بیابید موقعیت این پنج عنصر را در زمان جنگ سرد و در زمان حاضر بررسی کنیم:

طبیعی است که قیمت‌های پایین نفت در دیدگاه نفتی محافظه کاران جدید از موقعیت محجوری برخوردار است. بازارهای شفاف، شرایط را برای کاهش قیمت کالاها و تداوم رشد اقتصادی فراهم می‌آورند. اما در عین حال، این بازارها برای دسترسی به درآمدهای حاصل از نفت توسط کشورهای صادرکننده از اهمیت کلیدی برخوردار است. در جهان امروز، تصور بر آن است که تأمین مالی تروریست‌ها متکی بر درآمدهای حاصل از نفت می‌باشد و این کار یا به طریق مستقیم صورت می‌گیرد، همچون صرف درآمد نفت ایران برای تأمین مخارج حزب‌الله، و یا به‌صورت غیر مستقیم همچون روش مقامات دولتی و بخش خصوصی عربستان سعودی برای هدایت درآمدها به سمت فعالیت‌های خیریه که نیت اصلی آن تأمین مالی القاعده بوده است. در دهه ۱۹۸۰، هدف اولیه پایین آوردن قیمت‌های نفت، دشمن اصلی ایالات متحده یعنی اتحاد شوروی بود. از آنجا که صادرات هیدروکربن مهم‌ترین منبع درآمد اتحاد شوروی به‌شمار می‌رفت، یکی از بهترین روش‌های کاهش قدرت شوروی، محروم نمودن آن کشور از درآمدهایی بود که برای خرید تکنولوژی لازم جهت حفظ قدرت نظامی شوروی و تأمین نیازهای مالی در خارج به آنها سخت‌نیز داشت.



دومین ویژگی دیدگاه محافظه کاران جدید نسبت به نفت، دل مشغولی شدید برخی از نویسندگان محافظه کار جدید نسبت به روش های تضعیف اوپک است. این دیدگاه در دوران جنگ سرد تا حدودی پنهان بود، چون اعضای کلیدی اوپک در زمینه تلاش برای مقابله با پیشروی اتحاد شوروی در خاور میانه، متحد آمریکا به حساب می آمدند. اما امروزه این دیدگاه آشکار شده است. اوپک از نظر آنها، چیزی بیش از یک نهاد بی خطر است که در راه ثبات بخشیدن به قیمت نفت تلاش می کند. از نظر محافظه کاران جدید، اوپک سازمانی است که ساختارهای بنیادین آن موجب تسهیل انباشت ثروت و سرمایه برای اهداف خطرناک شده و بیشتر به ایجاد کشورهای خطرناک کمک کرده تا به هدایت سرمایه در جهت تولید، که از نشانه های جامعه موفق است. اوپک همچنین پذیرای

ایجاد تغییر در نقشه جغرافیای نفت و مهندسی درباره صنعت نفت در سطح بین المللی، به فعالیت های فزاینده سرنوشتی صدام نیاز دارد

مبانی و ارزش های مغایر با جوامع مبتنی بر اقتصاد بازار است که پایه نهادهای دموکراتیک را تشکیل می دهند. مباحثات به عمل آمده در جریان گردهمایی های محافظه کاران جدید، نشانگر تلاش آنها برای پرده برداری از به اصطلاح، روابط میان اوپک، درآمد نفت، تروریسم و کشورهای شکست خورده و همچنین رابطه میان سهم بردن شهروندان در عواید نفت و کشورهای موفق می باشد. تعجبی نیست که این اعتقاد در میان بیشتر افراد شکل گرفت که نفت، علت اصلی برکنار شدن صدام حسین بوده است، چرا که از نظر بسیاری از محافظه کاران جدید، عراق کلید استراتژی ضداوپک آنهاست.

سومین عنصر، یعنی نگرش و جهت گیری بنیادگرایانه و فعال محافظه کاران جدید نسبت به تغییرات نیز ریشه در جنگ سرد دارد. این عنصر از موضع آنها نسبت به اتحاد شوروی سرچشمه می گیرد؛ پیدا کردن راهی برای فروریختن رژیم شوروی و جایگزین نمودن آن با رژیم مبتنی بر نهادهای دموکراتیک؛ این اندیشه در آغاز دهه ۱۹۸۰ و حتی تا اواسط این دهه بلندپروازانه به نظر می رسید. این نگرش خود از چند عنصر مختلف تشکیل می شد. به عنوان مثال، اکنون کاملاً فاش شده که مذاکراتی میان مقامات عالی رتبه ایالات متحده همچون رئیس وقت سیا، ویلیام کیسی (William Casey) و مقامات بلندپایه سعودی همچون شاه فهد در نیمه دهه ۱۹۸۰ برای کاهش شدید قیمت نفت با هدف کاهش دستیابی مسکو، تهران و طرابلس به درآمدهای ارزی صورت گرفته است. هیچ کس در این مورد تردید نمی کند که عوامل دیگری هم در این زمینه مشوق دولت ریاض بوده که از آن میان می توان به احیای سهم از دست رفته آن کشور در بازار نفت اشاره نمود. در عین حال، درسی که محافظان محافظه کار جدید از این موضوع آموختند آن بود که میان توافق بر سر پایین آوردن شدید قیمت نفت در سال های ۱۹۸۵-۸۶ و سقوط اتحاد شوروی، پنج سال پس از آن، رابطه مستقیم وجود داشته است.

باید به این نکته توجه داشت که قیمت نفت تنها عنصر موضع خصمانه واشنگتن برای پیروزی در جنگ سرد نبود. این اقدامات با عناصر دیگر جنگ اقتصادی همچون مسابقه تسلیحاتی ترکیب می شد که هدف آن وادار ساختن مسکو به افزایش هزینه های نظامی تا حد ورشکسته شدن آن کشور بود. عوامل دیگر عبارت بودند از؛ محدودیت شدید وام های صادراتی و ممنوعیت فروش کالاهای دارای تکنولوژی بالا به مسکو و محدود ساختن تلاش های شوروی برای گسترش صادرات مواد هیدروکربن از طریق فروش گاز طبیعی به اروپای غربی.

بدین ترتیب، جنگ های اقتصادی موجه، چهارمین عنصر دیدگاه محافظه کاران جدید نسبت به نفت را تشکیل می دهد. بدون نادیده گرفتن استفاده کشورهای صادرکننده از ابزار نفت فشار به دیگر کشورها و اعمال بایکوت توسط آنها علیه شرکت هایی که با اسرائیل دادوستد می کنند، محافظه کاران جدید با همه توان از استفاده ابزاری از نفت برای محروم ساختن تولیدکنندگان نفت از امکان تأمین مالی تروریست ها و دیگر اهداف سیاسی در خارج از کشور خود استقبال می کنند. لذا چندان تصادفی نیست که درست همان افرادی که مسئول بهراماندختن جنگ اقتصادی علیه اتحاد شوروی بودند، اکنون در زمینه اتخاذ سیاست های لازم برای منزوی ساختن لیبی و ایران و محروم نمودن آنها از درآمدهای خود از طریق اعمال محدودیت بر صادرات نفت و بر سرمایه گذاری هایی که می تواند تولیدی آنها و دربی آن، درآمد آینده آنها را افزایش دهد، نقش

مرکزی دارند. آنها با همین روش در دهه ۱۹۸۰ یعنی یک دهه پیش از تصویب قانون مجازات‌های اقتصادی ایران و لیبی عمل کردند و از حامیان پرشور این قانون نیز محسوب می‌شوند.

پنجمین موضوع، مسئله خصوصی شدن صنعت نفت است. این موضوع از مهم‌ترین مسائلی است که در مباحثات مربوط به سرنوشت عراق پس از صدام مطرح می‌شود؛ البته صرف نظر از موضع تکراری و صوری واشنگتن مبنی بر این که تصمیم‌گیری نهایی درباره مسئله بر عهده دولت آینده عراق است، یکی از مبانی نگرش محافظه‌کاران جدید در این باره آن است که حمایت از مالکیت خصوصی منابع نفت، از اهداف مشروع سیاسی ایالات متحده در مقابل کشورهای تولیدکننده نفت به‌شمار می‌رود.

دو دلیل منطقی برای این دیدگاه عنوان شده است؛ دلیل اول به آثار احتمالی آن مربوط می‌شود؛ افزایش کارایی و به حداکثر رساندن تولید نفت، کاهش قیمت‌ها و در نتیجه کاهش درآمدهایی که می‌تواند صرف مقاصد دولت‌های تولیدکننده نفت و خصوصاً صرف اهداف غیردوستانه علیه ایالات متحده گردد. دلیل دوم عبارت است از ایجاد ارتباط میان شهروندان و سهام‌نمندان آنها در عواید حاصل از فروش نفت. محافظه‌کاران جدید همواره در اندیشه پیدا کردن راهی برای تحقق این هدف بودند. به‌عنوان نمونه، بحث‌های آنان در مورد عراق بر محور روش پرداخت حق‌السهم، مشابه آنچه در آلاسکا رایج بوده و یا مکانیسم‌های مشارکت در عواید نفت به سبک مرسوم در منطقه اوسیج (Osage) ایالات اوکلاهما که شهروندان آن مستقیماً در هر بشکه از نفت فروخته شده سهام‌سهم هستند، متمرکز می‌باشد. آنها همچنین به شیوه‌های دیگری برای مشارکت شهروندان عراقی در مالکیت نفت آن کشور بر اساس الگوهای اشاره نموده‌اند که اشتباهات واقع شده در روسیه را تکرار نکند؛ اشتباهاتی که در اثر آن مالکیت انحصاری دولتی به گروه معدودی از سرمایه‌داران منتقل گردید، در حالی که کارگران صنایع از این حق محروم شدند. نگرش محافظه‌کاران جدید نسبت به نفت اغلب به دیدگاه‌های آنان در خصوص نقش اسرائیل در منطقه ربط داده می‌شود. هرگاه به دیدگاه محافظه‌کاران جدید برای تغییر دادن نقشه انرژی خاورمیانه اشاره می‌شود، غالباً آن را با بهره‌مند شدن بدون تبعیض اسرائیل از ذخایر نفت و گاز خاورمیانه مرتبط می‌دانند. حتی گفته می‌شود که این نگرش به بازسازی خط لوله نفت میان کرکوک و حیفا مرتبط است. علت آن است که در میان محافظه‌کاران جدید، تعداد حامیان پرویاقص اسرائیل چشمگیر است. اما برای درک تغییراتی که ممکن است در نتیجه غالب شدن نظر محافظه‌کاران جدید به‌وقوع بپیوندد، نیازی نیست که پای اسرائیل را به میان بکشیم. هنوز دو نکته اساسی از بحث این مقاله باقی مانده است.

نخست آن که آیا محافظه‌کاران جدید نماینده سیاست ایالات متحده هستند؟ البته پاسخ این سؤال هم مثبت است و هم منفی. بله، زیرا تعداد محافظه‌کاران جدید در دولت امریکا، خصوصاً در پنتاگون زیاد است و البته تعدادی از آنها نیز در وزارت خارجه، دفتر معاون رئیس‌جمهور و کاخ سفید مشاغل کلیدی در دست دارند. نه، به این دلیل که دیدگاه محافظه‌کاران جدید تنها یکی از دیدگاه‌های پر نفوذ در نظام دیوانسالاری امریکاست که سیاست‌گذاری رئیس‌جمهور را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که شخص پرزیدنت بوش، نگرش آنها را - چه در زمینه سیاست و چه در رابطه با نفت - به‌طور کامل پذیرفته باشد. درحقیقت، سیاست‌های متخذه از سوی وزیر انرژی، آقای ابراهام، به‌طور مستقیم در راستای حمایت از عربستان سعودی و اوپک بوده و مقامات ایالات متحده، برخلاف سنت دیرینه خود که هرگز ترجیح خود را نسبت به برقراری یک قیمت معین برای نفت اعلام نمی‌کردند، اخیراً به صراحت گفته‌اند که از تثبیت قیمت‌های نفت بین ۲۰ تا ۳۰ دلار برای هر بشکه حمایت می‌کنند.

دوم آن که، آیا دیدگاه محافظه‌کاران جدید مبتنی بر نوعی خطای دید نیست؟ سقوط اتحاد شوروی ناشی از عللی بود که دامنه آنها بسیار فراتر از بهرامانداختن جنگ اقتصادی توسط واشنگتن بود و عمدتاً به پوسیدگی نهادهای سیاسی داخلی بازمی‌گشت. در بخش نفت، موانع اساسی و قدرتمندی در مقابل تغییرات بنیادین از جمله تغییرات پیش‌بینی شده در نقشه محافظه‌کاران جدید قرار دارد. ایجاد تغییر در نقشه جغرافیای نفت و مهندسی درباره صنعت نفت در سطح بین‌المللی، به فعالیت‌های فراتر از سرنگونی صدام نیاز دارد.

چندان تصادفی نیست که درست همان افرادی که مسئول به راه انداختن جنگ اقتصادی علیه اتحاد شوروی بودند، اکنون در زمینه اتخاذ سیاست‌های لازم برای منزوی ساختن لیبی و ایران محروم نمودن آنها از درآمدهای خود از طریق اعمال محدودیت بر صادرات نفت و بر سرمایه‌گذاری‌هایی که می‌تواند توان تولیدی آنها و در پی آن، درآمد آینده آنها را افزایش دهد، نقش مرکزی دارند

بی‌نوشت:

۱- رجوع شود به مقاله تولید نفت خام عراق از سر گرفته می‌شود، ترجمه منصوره حمصیان، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۱ ص ۹۷.